

سکنان زنده آمده اند که زنده
 در کشته زنده سکنان در دست
 از آنکه جهان بسم چشم بر است
 در چشم از طرف ابر است گویا نشین که فرمود نام این نام یک در دست
 آنکه که بگردد با می پرسند
 خورشید را کرده با می بچیند خرم با می بار یک گزند در دست جهان با می بار یک
 سکنان با ابر چشم زنده
 بر باز گرم راه بدی نموده بی که عمم بر چشم بشند در خرم زنده دست با ابر
 سرمای بر کسی که شد حب با
 ز قیه فدا فر کردید را ازده با اول بر کسی بی خورشید فرشت از روی با
 در دهر طیب چشمه چشمه
 هیچ دو از حیات در نیست خورده با هر جان رکن در خرم در کار در دست
 آینه با ما نبرد آوردم
 خردی تو ترک بر فنا کریم در در حیات این یک حرف تو خورشید ما هر دویم
 آفتاب با ما هر خفته بود
 در آستانه رخسار و در قندیم با این سپهرت خورشید خورشید صد پاره آن در دست خفته بود
 گیتی تنگ رسد ز در جهان
 در آن کند هزار چون نقاش زین رخ خورشید ز در در خردی تا شکر مع آینه
 در در آستان با این چشمه
 گشتنوی زنده شوی زنده بر خورشید زنده زنده خورشیدی زنده برای خورشید زنده
 سکنان زنده غمید بشود
 این شده طرز هیچ در کس در در با حال چون فرشته است در جانب سکنان زنده بود
 دل ناله فریدان گشت بسی
 شاید بر شمس بر میان کس فرخنده سکنان زنده بود در در دست زنده بود

آقا میرزا محمد تقی نیز در قریه فرشان در سه دهه مابین صیقل سال ۱۲۷۱ سر آمد در دفتر
 تربیت پرورش صحیح علم داریم که در این علم درجه قریه بود در دست سکنان زنده بود در دست سکنان زنده بود

در ارباب فایز وحدت خط و جهت یافت و در شان زده سگی حسب سیرت چو بافت عم از دواج نور و در
 و کینه خرم بر وجه و حرم آمدند و صیت تقوی رحمت در کجا و فضیلتش بر حیدر حسن از سر و آینه اش در عظم و شرف
 گرفت و بفروردی در سید گاری داد راه و از راه تجارت حاجی حسن به جعفر صفا در انتقال حست و با شرا
 و ظرافت خود تا نرسیدند شرف شهر و در کج و در کج فامان رسد و ولایت می کرد و شرا و سخن کرد
 شرا بگذرد آتقیه و صلاح خیمه در خود در ضمن ایام که در صف عاشق نزد چنین سرور محمد نام و تخلص نسیم نام بود
 حاجی عبد الکریم صفا در رسد ما این در ده فرخنده فرزندش این دو صد و بیستاد و دو رفت که هزار

نیز صفا شد و نیز در بهار	از اب دوام تر کرد شدم	رسم زمان را منعقد شدم	بند نظریه صی نرسد
یا فتم در پرورش و خود در خواب	چون عریا یا فتم در صرف ایر	خردم انتم نظرم صبر	بند نظریه صی نرسد
استه کامرتا بر شدم	در مرا شرف تجارت ز باب	هم تجارت بحباب کتاب	زین چهار چوب هم نرسد
گشتم از نرسید رفتی	بر درو شاستر و با کزیه دای	بر درو خزل گوی و قصیده برای	لیند و کرد و کرد و شایع
که درین ماه فرزند	من هم با بر در شدم بزبان	هم سخن در بظرف و هم بیان	گاه جز کفتم و کما نرسد
کمانی ترجیح در کج و خزل	در صف می کفتم و در کج علی	که کفتم و کما بی علی	

در درجا جانم کفتم تقاعدت رب محققه و در بیان رند استب و تفاوت و ز خوده و کما که کردند و در وقت و شرق
 سخن فضیلت در حصول بهر در باب معرفت صبر نموده از فاضل صفا نرسید حاجی محمد از منعقد شد که سخن

در این در باب سجده است بر پنج کس زنده شناخت در ماه ربیع سال ۱۲۹۷ زیر سیفا و حاجی سید میرزا در سجده
 و غیره با آن سده بر تریز زنده غمعی که کاشتم فاز مرغان و بیان بیخ شده در ذلحیه سال مذکور در جهت نمودن
 در ایام حضرت زکریا که آنرا محمد بنیم با حوری گفتند و در مطاب و تارک گفتند و روح با کس ای نمودند و بنیم با
 محمود طریق مجاهد در سال دیگر ۱۲۹۸ آیین آوردند چنانکه در این رسالت مذکور است :

از مرد زلفیده چه گذشت	ندد و رفت بر لاله دست	حضرت سیفا ز غم گذشت	با زمین بدم در بگرد گشت
کاین لغوم فرخ و بگون شده	سایه کن مرغ بیاورد	نزلان حجت برز شد	حجت برز زت برز شد
تا بر سادت ز یک سید	ما همه بودیم یک پایه	تا که در راه عنایت رسید	آیت باشد در پیت رسید
مستحق قول عنایت شدیم	مستحق نضرت بر پیشیم	و در عنایت سندی کرد	با فرما شوکت در باقند
تا در حجره ما ایستاد	را نه کند شمس خود را	کرد سده می حکیم شنید	لده در حجره ما آمد سید
پس سبکی گفت که رسم نگاه	با فری گفت که قلیان	تا سده در زمره گران بند	زاده خلدان در جویان بند
بزم چه در بگردن بال شد	بر یکت قابل در رک	گفت که ای زمره ال بر کل	در دم قوی بر زای قبول
در دم قوی بری در نظر رسد	خاله در شایه بیکت	حضرت قائم قمر فقیه	سلطنت شمر خفیف حسین
برورد نموند عالم خود	سر بر آفاق بود بر فرد	دید و ظهورند در هم در فضل	عیسی مهدی گوید بر اول
روند امام زنده نبی قائم است	قائم تجدید سنن عالم است	خدا نام و یکت بر آیت است	بهار از الروح و صفات است

مهری خوانم ز دشتین پان	این خورش میزد اینجا چین	پسر سه روی ز بخت باز کرد	مهر فزشت سخن باز کرد
نامزد شهر طاکس بود	بج وی که کرده تا قوس بود	نهر سماک یا بوج گرفت	که دود در شست یا بوج گرفت
مانده نشسته ز ان مضیق	بلکه در و بام یا مضیق	خولند و با خربست و بر بناد	بوج بر بسید و با کف دلا
رفت کردن ز در در یایین	خولند با زنبوا المرسین	فت چه لاله در و تنها شیم	ده سخن در کیش در عیاشیم
این سخن در این لژ تا تمام	ز به تمام مرا کرد درام	بر طرف القصد جوش تا فتم	میستی ز قول ازل فتم
در در سوره و شناوران	و مژدی به ز لیل پان	خائف و مرعوب قرین دبل	تن زده بیضطر چه لاله
دشت یک و در وقت عیش	تا نشد که خمر زده ما جوی	سند بسیدی و گفتمی	مزلدی الله فرستادی
کلاه در خانه می رفتی	گرفتمی ز کشت و دلامی		

و با همه نسیم ز در سخنان زگریز که مرفق به پان گشت و ما هر نقطه دل که تقاعد شده و انار که را کجی لذل
 نیز از در لژ که سطر که کلماته بوج و الفظی عاری از معنی یافتند اما زل گوید در طلب من بطرفه الله که نتیجه
 یکصد نظم پان است بر آن تا فخر لغزبان و ایمان ما را می گشت و در خود در شرح کیفیت دستبرد اما شریک است
 که حین عبادت فقر ز غلظت جبین است در سنه ۱۲۹۸ تصدیق نمودم در قبر گاهی منزل علامه بصیر مر فتم و مردم
 بعضی بر گمان شدند و سینا با میر جعفر شرح سوز تریز خود گفته بود من با میر جعفر شرط کردم سخنانه سینا زودیم
 کین من اطلاع داشتیم تا آنکه شب با علی اهل در خانه سینا بودیم و سینا شرح شهادت حضرت اعلی گفت و در گفت

شکی بود الاغ شود و با سفیان باید قائم نیست من حجاب دلدوم پیغمبر هم بود الاغ میشه بعد از آن علی
 مراد امام جمعه بد و شهادت اخربست کفتم نظر قول کرد علی گفت پس ز بیم در عقیده شریک دوستی بود
 سه هم با پیغمبر شهید شد و شروع با نیت بودند و کم کم از خانه بیرون نبردیم با هم که در شهر مشیری کردند
 و در آن ایام سید محمد زین گهنگو پر شد و در چهار چوش و عازم قنر و بیخ بودند و الی کمال کمال
 ضفت و خردی بر مردم در حیات لا تعد و لا تنقصی سخن شدیم تا میکوب دولت از سفر آمدند و قعی اول
 خانه ایشان برین رفت و حجر العدم در سجده زدند بر سید چرا خانه دولت میردی و سبب فتنه میروی
 قعی لشکی حجاب دلد که ظل سلطان کاغذها بنا داده که کسی متعرض آنها نوز سحر بوم بر پخته بالای گلده سجد
 بودیه فرای مات الدین مات الدین ایها المسلمین منکر کرده مردم جماع عوزه و در قعی را گرفته سجد فرط بود
 زنده در خاسته لدر باشند حاجی هین خان یاور حمز را بر روی داد و خسته مانع قنر داشتند کاغذی از علماء
 سه فرستان میر سید علی در امام جمعه و سحر بوم نزد شیخ محمد قنر رفت و در جانب بکله برین ک
 رفت و در فرانس بودند سه نمودند که قعی را شتر خبر کنند و سینه خبر رسید که فرانس باید قنر از وقت و سنا
 مره خانه سحر بوم خبر نمودند در صورتیکه قعی بنام خبر بسته بود و گفتند قعی سکوید و ضم مرا ضعیال کرده گفتیم
 او در حالت زجر چربین گفته گفتند کاغذی در جیب بود که در آن سه صغله صغله که تر داشتند گفتیم اگر
 کاغذی روی من بود چرا نزد او است و این گهنگو مردم در فرشته و لدر شدند گفتند این را با قعی جنبه نمودند

به حضور نماند اینها بسند در میان شما و فرزندها بر حاشیه بحال شدت گفت مراد است مانی را در آن
 خانه مردمان که غیب در است. جمعی که تاش می کردند و در آن طرف خانه خواب بر خواب سینه و پاسبان
 رفتند اما در آنم گرفته رسته خانه ما و در آن روز در آن طرف دیگر ای مردم را در آن روز در آن گرفته در آن طرف
 بود که گشت غریبه و در آن خانه آورده و در آن طرف حاجی است که خدا شخصی بود در آن فرشته را حاضر کردند
 آن روز در آن شهر نوبت چون آنجا رسیدیم همه در آن روز در آن طرف رسیدیم و آنجا ما فرستادند که حضرت را
 از آن محراب حرکت بریم و سبب حرکت را حاضر نموده بودند و قدر صد نفر حریف در آن حرکت از صومعه بودند
 میگفتند و ما پنجهز خان گفت نزدیک بود که رسته بودند که گفتند و در آن روز در آن طرف
 رستگاری فراموشی ما و در آن روز حضور ما جمعی تاش می کردند تمام دانات طرف جمع شده بودند ما را با
 این هیئت عجیب سرد پای رهنه میداد تمام کرده و ماها که تاش می کردند که ابتدا و شهادت آن دیده نمیشد
 ما را که دور در آن قریه گردانیده و در سینه گاهی سر چهار راه که مکانی بود ما را در آن خانه کرده رسته نهایی که
 که شرف بید نگاه بود رسته فرشتهها حریف رفته بقدر که در آن رسته در آن تمام حریف بودند بعد
 آن این غم مرگ ما در آن طرف خانه اما محمد تقی را در آن رسته در آن شب تا صبح علی الدلیم فرشتهها حریف بودند
 در دردت چهارده ساعت شب ام رحمت شخصی آنقدر بود که چهار نفر در آن حریف شدند و در آن صبح ما را ایما
 دیگر با پای رهنه ای طرف آورده در آن سینه حریف شدند و در آن شب با حریف کردند بعد از آن ما را آورده

در ب خانه خندان و بخت و دست گرفت پنج مرغ که در خانه بچرخیدند تیز زده اند که طرف کباب می پختند
 و در طرف دیگر چوب و کله برای سینه در کار بود و دیگران را کار نه اشتند چون که سینه قلع در دهنها نموداری
 بدند فخر زدند کن ملک عالم رسید که مقصود را بشهر می آورند اشقی و آنچه چنانکه سخن شرح احوال نیز
 و سینا آوردیم سلطان را نزع خذکر و صفهان کرده برآوردند در خانه حکومتی محبوس پیشانده افغان تخت مر را را
 نقل سلطان زدند نمود و روزی کن ملک محبوس را بفر خود خوشت و در میان روزی حاضر زده گفت این
 محبوس می گویند که باه نسیم رسید و هم را می نسیم حویب دلدند که بر نشت کنند کن ملک گفت کسی را
 که نیشنا سند حق من هم ندانند زبان اظهار روشنند که گشت و از آن با میزدن نشان بر خود است و کن ملک
 حسنه قچه از آن نشان زد که آورده بودند طلبید و کله مستخدم داده باز کردند بعضی گشت و همه با و این شمشیر در آن
 بود پس کن ملک چنین گفت زشت داد این سخنان دروغ است و با بدید عیان نارضی بودند بخبر از گردن
 سلطان در رشته بستان گفت این شب در شهر برون بود و نسیم سخن گشت و قصد خرج از بند داشت
 و شنیده شد که برش زد شیخ محمده صفویا رفت از آن شب که چون بپریم زدین برون است بر یک در طلب
 عدم و نسیم در دست آورده کشند در هم در دنیا بسیار بود و خواهم داد لاجرم حایب صفهان در در چندی تخمینا
 نگه داشته تا چون اعداد را شایر صرف شدند داد و نیز در سینا در میرزا منظر (محموم) در آن محله می در عیریم
 فرم معاشرت کردند و در آن دیار در راه در راه بر این شتفتند سال ۱۲۱۰ بود که با نهایت خوف

و بطراپ خویش را بفرمودت و در رساله در حجاب آنها مصارف قبیح ایشان دادند و در این ستم
 طهران و پارسه بکثرت روزه فارسیان بکشد با ایشان آمد کرد و در جزایر کتب و نسخ کشید و
 بعضی را دانه برای حجاب کتابت آثار کتاب کرده و حوی بدست آورد تا قاعده رسالت در خویش
 در رسیده بکلم شیخ محمد صفوانا شهر نمود و در پیش حاجی حسنعلی و حاجی جمیع ریز و خویش زدوی آفرید نموده
 نامت اطلاق و ارزش را تصرف شد و با بجهت نصیم نوب کردند و در طهران گشت و در کوه باغ شهر
 که محله جعفریه احباب و جمیع و جمیع بود محقری آنهاست و کتابت و نسخ اوراق و آثار
 و در لیس و تسلیم عرب و فارسی برخی از زبانگان حجاب شمال نمود و در پنجم از لغوه برت آورد قناعت کرده
 در عین حال در صحره خود فصل کتابت و ولایت زد که حج و بیانات مرتب است و با جهره بام
 رسان رخصت نیرین با طلاق که که کتابت مقصد و چهار نازده در اول و تسبیح بیکان و تسلیم ایشان
 ریخت و زنه از خاندان بها اختیار نمود و در آنجا که در کمال مرتب گشت و در سفارت گیس بر سر
 فارسی منزل گردید و همواره سفارت عقد و حلاق و احرامش مقرر کرده محذوب خلاق نشین و کتابت
 تفریش شدند و در این بزم خانه ای مقصود و نقد کافی بدست آمد تا افراحت سعادت دین لبر
 قیام است شها میرید و رسالات لایف نمید و زنهالان را علم تسبیح ساخت تا در نیم حمادی الالو از
 سال ۱۲۲۶ در که گشت و در نقد و ما مرده معصوم مدفن شد و زنده خاندان محرم نسبی دین لبر زور گشت

و الهی تسبیح و تحمیدی از قلم اعلی حضرت علیه الصلوة و السلام یافت و در ذلک تاریخ نیز مصمم رساله استدلالات در جواب
 اعتراضات حاج میرزا حسن مصطفی و رساله در جواب مباحث او در بدن نظمی در رساله تفسیر بیان در
 زینت ابر من نظریه الهی در میرزا سخی در طریق بیان و نیز رساله در دس سلیقه در رساله استدلالات اخیری که
 نام جهانی معروف است در اشعار نعیم مخلص بوده بدین نام شهرت شده و تخریج رساله رسالت و خدمت
 کاشف مشکلی مذکور و در بخش از استدلالات منظوم و قصیده صیغه و شمار لیدلش که مانند کمالی شهرت یافته
 زیب قلب رسان و در آن بیان پیشه و استدلالات منظوم ترکیب کرده دو بار لطیف رسیده و در حالت
 آشنه صیاح مدکر مذکور و محض که ترجمه عاشق از آن خالی نماند و حتی چند اوست منایم و له

عاشقان زنده و بسند	روح بخش جهان آید	مالک بر موم دین امام حسین	حاجت العصور الزمان آید
انگ ماه زنده و بسند	مسجد آتش زبسان آید	با کتاب جدید و شرح جدید	ظاهر آن ناشی مجازان آید
صبر بان بسین قرآن	حاجت صحت بیان آید	مهر در چون محمد علی است	جمع سخن و قمر بیان آید
بصیرت بصیرت زار و بسند	عبد امجد جهان آید	رجان نفوس است رسیده	دین مردگان روان آید

اسمه اسمنانه الهی

زین الی طریق و عالمی

عاشقان زنده و بسند باین علم خویش دل در عالم آن سخن چهره شود این در آب سرده تن دین بود و بسند

ان ره جان سپرد این دین آن در دین زد این در دنیا میرانند سرودند عشق این بیلا سر آن سر در

زاده زده بهر زده گشته زاری عاشق زده مال جان بود سیر زده بسم آن بنمزد زده غم بار این ناله زده

این شبیدی هست صادق اولی و آن چهار است کجیر آن سعاد این وی بیسع در معبر آن تومی تعویب و الا ایضا

پس آن ازین راه را

که شهادت با زود خود را بنده

مطلع ذات کبریا است بهاء مطردیت تعالی است بهاء نیک اثر مگر کجیر کجیر مقصد کبریا است بهاء

انچه ذکر تعالی است در قرآن است آقا با نهایت بهاء معنی دیت شرفت الارض من نور بهای است بهاء

شرطه حقیقت یکن نور شمس و بعضی است بهاء و علی بهم بقوم اناس مرجع کل ما رب است بهاء

انرض بعد سته الایام و علی ابرش استرا است بهاء اسم عظیم که در این اسم در دعا کبریا است بهاء

کاوش اسم طلعت ای است

و آخرش نام حضرت اعلی است

تعمین شده جمال و مدت گل در وحدت نهاد کثرت کل عشق نسیخ کرده بهر معتر معتر نازده نکت کل

در در محبت است شود شرحها همه نیز صفت کل ریت صلح مکر و در نسیخ از چه از آیت محبت کل

این عاشر رابع الایام تمرد همه طرفت کل نمر جمله باه گیدارید عشق شده حقیقت کل

بیدار عالم بیدار به صبح مرستل بد اندیشگان دست کشیده زرشین زلف ای بیست مل

بروق در کس بظلم

انتم ان نضوره بظلم

نخون تهر بر همه کیهان	نارنگین ناز بر به عالم	نغمه سخن می شنیدند درین	نست حق ظاهر از برین
نخبر طور رسی عمران	وجه کن و صد کار ظاهرش	ناله کسک عالم برین	نشد روش از زنده
در انجمنی قران	سر زارت و حضرت زید	ناله بر دماش و غبار جود	نارنگین نخون از زنده
این مدیث از لایم تنیان	حیف از در زبان کشیدند	ناله است از این	نست بیدارست ز غم

ان طعم طمع بشرق

سکنم منبع الصداق

گوشش را چشم چون نورش	دست را پای چون نور جود	بست را پای زنده چشم پر	بر عالم لیو درید من
خیر عالم طلب نه جای لمن	ز جود من مجود جای نبر	جهت خلق جود جهت من	عم عالم سوره غصه ز من
ز دست کن غصه ز من	بیه طغیال را چه کرد جوش	بدل پاک من بر درین	نیت خیرسی نگار بیام
نود و چهار بود مخزن	ملک در زده ز دست همه	زده ماشینی و شد فرین	شخصت از شده از پر

بیدار لطفه ر سعه

بدل همه سبع مائة

کاش عضای سرشیم بود	بمدلگهای مارشیم بود	بجیه اتصال مالیان	سبب لیساق مردم بود
کاش این خلاق حکیم بود	باش از صفوح جهانم بود	کاش قومی که ز جواهر بود	بر درگوشان زحم بود
کاش بر فتن سردین بهاء	اینچو منعی است در تحسب بود	کاش بر غرق تا نفع محوم	این می فیض در مقام بود
کاش از مژده شمس جگاش	در شنی بخش چشم انجم بود	کاش از آنکه میکند انعام	کدرش از خالی در زخم بود

بیردن طریقه العفیا

صارت الانب حنبه العفیا

بشیم از هر بهانه بودید	گوش از هر فتن بودید	بمدگین در گریبان کردید	اختلاف نه میانه بودید
دین سرا پرده العفیا است	این دونه از گرانه بودید	رسم عجاج ز روی زمین	بهر حق بیعانه بودید
سنگ بصلح کل گردید	رسم حکم از زمانه بودید	تبع در تیره کمان بنیدارید	بای دجک چخانه بودید
در عیش نیرینق	قدمی عاشقانه بودید	نامنی هست در زمانه بودید	سر زدن سپانه بودید

دجوار جیم لایب الحق

ناستعشوا الی جناب الحق

ایچ دیسوی ز زر طوم	دی قدم لاری تو زون قلم	هم دم صافی تر از حیات	هم کف کافی زمانم
سده از قدر تو سوسوی	خادمی از فخر تو باغ ارم	مرز عهد در اول نفاق	همدی وقت بر سیرت

نامه های زاهد قدیم حضرت سید زین العابدین منصب عالی زاهدانها تکریم و تکریم امام
 کیسه در حق زاهد لاده یکیده در حق زاهدانم خطه چین و خط درم بر سر کشته زاهد و حوزک به عجم

(۱) منت های زاهد قدیم

منع صافی ز سحر قدیم

تو در پی در سحری دکان تویم دری در قمع دکان بیم در زقیم صاف غر بیم زده دروشان
 تو حق ندی و عهدی در حق تو دی دمی در سحری دکان تو سر حق ز دشتی زح تو حق ستری در موی جان
 لطف کسی ز لطف بر کسی بود خط پیر در موی مسی و جوان بر خط ز تل خطی ز دل تدهنده ز صنف حریفان
 جدوله ز جده بان دین ضد دزد ز صنف با صحن در حبه قافیه نسخ حق عز از حق خافیه

خطا عز تو خطا س می حق

(۲)

فصیح حق ز فصیح می حق

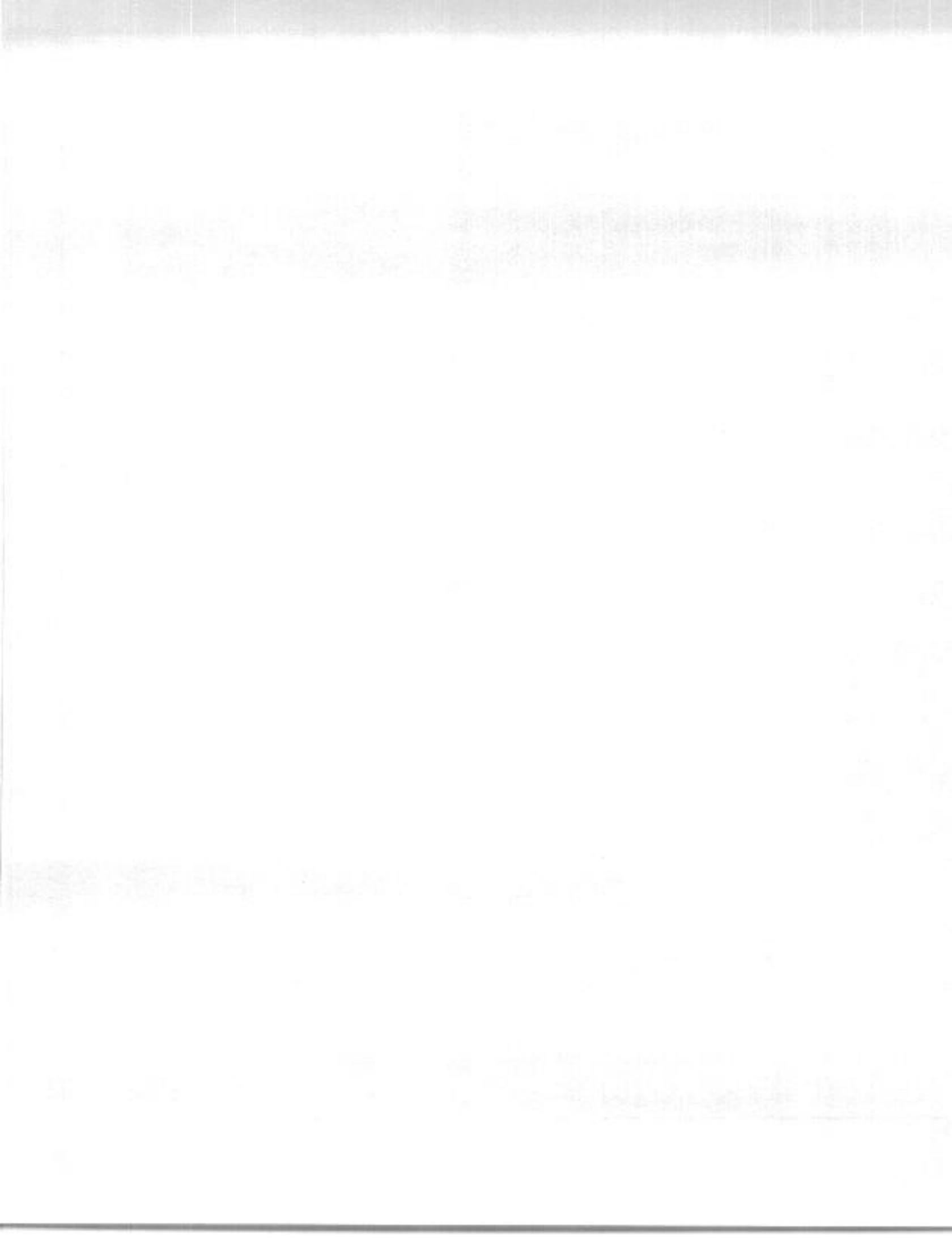
و قصیده مصیبه محشر شهرش در مدح حضرت عبدالبهارین آیات اعجاز یافت

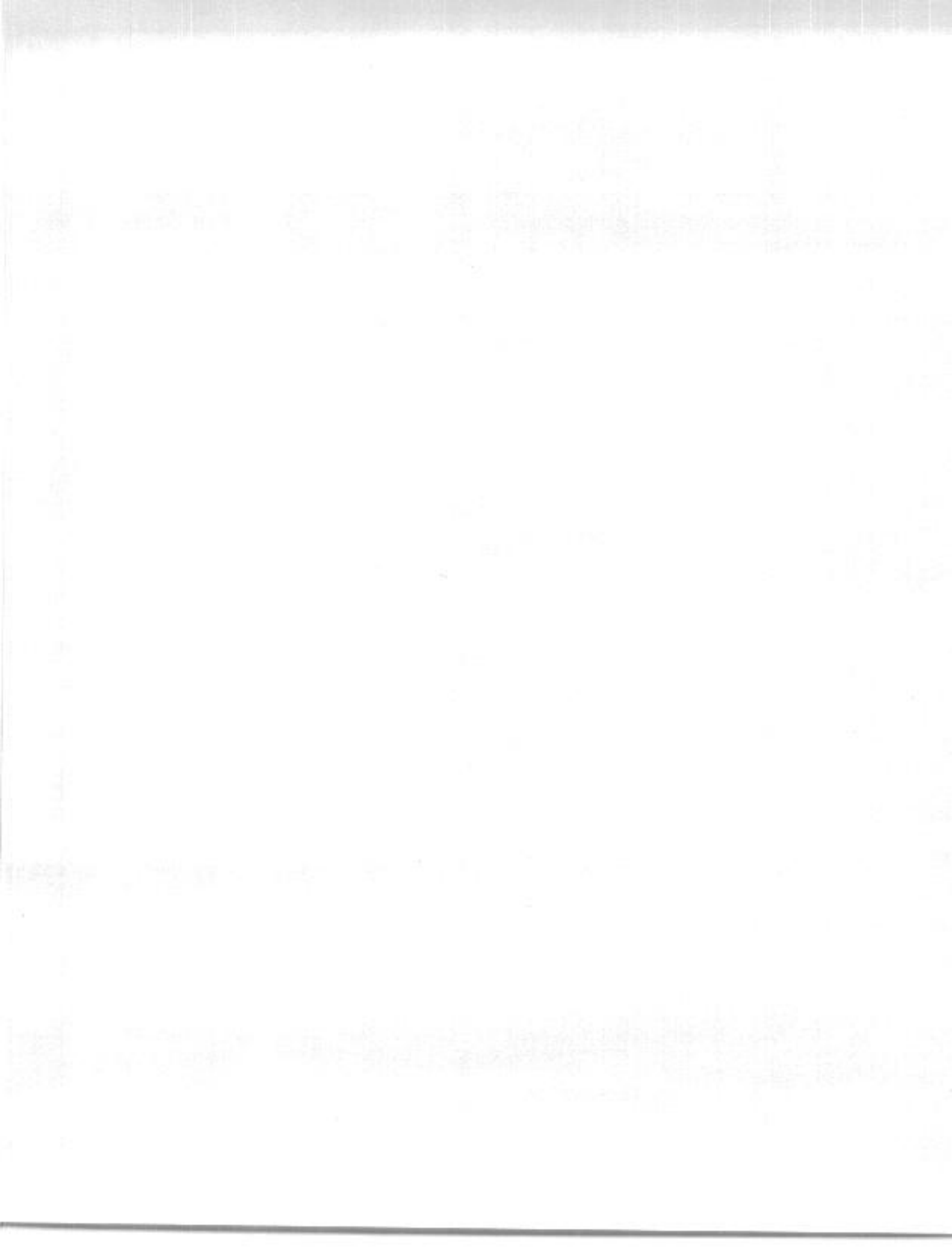
(۱) ام نه ز کب در چه بگر حوازه نور معذات معاذات معذات معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات

معاذات معاذات معاذات

(۲) در چه ز کب در چه بگر حوازه نور معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات معاذات

معاذات معاذات معاذات





دوره از آمادی است کشیده بنیدختند مرجهت کردند زلفت بر خانه پیش ریخته آتش زده و پاره شده نیت
 کردند و دختر نیز خورده پیش را که در مکه کرده بود سچاه آب بها خانه از خستند و تفرق شده به کار خود رفتند و در خانه
 حاجی چون سرچاه آمدند طهر را دیدند که بر چوبهای سرچاه که حاجی در قسمت برای تعمیر چاه مصوب داشته بود فرود گرفته
 مصون ماند و بر بدن نهد و در آنسو در پانزده خمر و قهقهه بهمان کعبه آمد رسید و حاجی در دسیم معروف بفرزادگی
 ایندین دندان و دندان دیگر زنان تعدادی دندان خشک سینه اندک کرده و زیر آب سیب زهره و غیره را در
 شیشه ها گرفته و آب کنن در فن بندشته در ساعت چهارده شام گذرشته و بر فاقات فرود رسیدند و در آنجا
 برون آوردند و چون گوش در شب گذرشته چسب می کشی که در شش بسیار اندک که در گوشه و آن نطووم را
 بشود تعدادی دندان خشک را با آب سیب زهره مخلوط کرده کلن ریخته پس از آنکه در ساعت چهارده غرض ظاهر شد
 و بعد از آنکه گذرشته کعبه آمد و در طول مدت هشتم روز با شسته مندرج معالجه کردند تا بهبودی حاصل شد
 و حاجی با چاه طهران هدایت کرده چند نفر از در چاه شکلات بسیار گشت در زخم پیش در وطن شهر هفتاد کرد و با نقره حاجی
 در طهران در گذشت .

از م چهارده
 ۲۷۷

و اقا میرزا رضا منظر محرم ، چنانکه گفتم در آغاز شب با نیر و سینه و نیم صاحب بیمار شده از
 در شرب عمان ریش عمری قدم زد تا منزل عمان رسید ایمان امر الهی یافت و در بیات و خطرات مدوره شد
 چون توفیق مراد شدت عبرت بانی ندی پای در بسته و بر بسته در کلمات در طهران قدرت و جلالت در سوره

و پس از جهالت بطران سخت تفاق سینا برای تسبیح سفر خراسان کرد انگاه سفر نمود در آنجا و نیز
 در سفر نزد فریدون پسر سیفیه می نمود زنی در شارب در جوار تعرض در حدود اواخر سال ۱۲۱۵ هجری
 هجرت کرده محل اقامت آنجا رفت و به دست حضرت ختمی مصلح عهد بهای تسبیح در شهر اسی در پنج عهد تفاق
 پرداخته و در عقب اقسام مکتب رسید مبدع فرتهای تدریس نمود و با شانه ناکان بنده در دوستی و
 فرق اسلام مناظره کرد و با میرزا غلام احمد شوس حرب قادیان مجاس مناظره و تسبیح فراهم داشته و کتاب
 اقدس و کتابت این امر با و در و قادیان بنای سعادت نموده در محله شرفورد چنانکه متعصبی تعرض
 و ادباً بر آن نظر را چنانکه در شیخالات حرب و حرب بر شش هجوم کرده در حین از حساب بشرط خبر
 دادند تا حقی رسید به چینی استغرق شدند و میرزا سفر تا اعرابیم عیاش معین میبای بود به تخلص شرف
 که در آنجا نظر بیگفت رای اسکند خطاب محرم با و فرمودند بدان نام نمود و وفاتش سال ۱۲۲۲ قمری
 در بیست و اندواج کرده نسلی از و باقی نیست

دور دولت آباد در ذاب صغان آغاز طبع امر جدید در حدود سال ۱۲۷۰ به سینه واقع شد که
 آقا سید جعفر ریزی از علماء و عاظم اصحاب جناب رحید کمر داران که احش در شش سوم آوردم بعنوان
 و عطف در رفته خواند بقریه و در رفته و االی را بعلم و تقوی و فصاحت و باغت جذب نمود در خلال مرعظ طبع
 این روز و نایه مطایبی در صبح امر جدید پدید آمدند و از بازار برای قبایل و ایمان نور و شیشه کرد و در شسته سخن سپای

رسانده است و بر سر زده ناله بر کشیده گفت دای دای محبت خدا را شناخته گشته و با زنده در طلال است
 در ماه جمی را حضرت امی به بیت کرد که گفت ملا محمد تقی دای ایسر بود که زنده در شد و از دستش در قریه ریزن جزو
 بزرگ ما این شده و بدلت آباد آمده مسکن گرفته بیکان داری اشتغال حبت و مالک ثروت و حساب گشت
 در ده بیست و هفتم آقا سید جعفر البرف خراسانی در عقیدت و این سخاوت خود منزل و دای در این با هر جدید آورد
 و دیگر ملا محمد علی صفتی سلم و کتب در هم ملا محمد حسن و ملا جعفر و الیاس سنی و علی سپهر بخش و حاجی
 میرزا سید علی و علی محمد قصاب و آقا سید نورالدین و آقا سید جعفر و علی محمد و غیر هم در میان آوردند و جمعی
 نیز سخنان سید و اطراف ایشانند و زبان و ایاب سخاوت ملا محمد تواتر شد و جمعی تعصب و فساد را سفید کردند
 شرح مخالفت نمود کسی نزد ملا محمد فرستاده که پیشش را خواست و زده داد و کذا تعاقبت کرد و بر او
 بعضی از منافقین و طماع یافت که شب در خانه ملا محمد جمع با این منعقد است و در حقیق را گماشت که بیام خانه را
 سخنان نزد ایشانند و نه اشکی دیگر جمعی فرستاد سخاوت را بختند و با این در در کتختند و لا حرم رضی از انان بر کشید
 و بعد در یک بر جای ماندند خویش را صحابه و جویا و برای تعقیقت خوانند و آقا سید جعفر شانه با ملا محمد با صفوان گفت
 و پس از ایامی چند ملا محمد بیدل مال رحمت جمعی از رجال بیت در فرغت ال یافته عودت تعزیه نمود و شغل
 خود پرورخت و له شهر را در آنم ترشسته چند بار خانه و خانه را عادت کردند و چار با سرایه علی در شغل و داد و بیدار
 اعداد مذکوره مییم سب ولایت آقا سید جعفر سنی چند بار زنده آمدند تا که مدتی دیگر آقا سید جعفر بمکی واقع

دریم ز سگی قریه که پیام فرستاد که درش حاضر شوند و ملا محمد و ملا محمد علی و با محمد قریه زرش فرستند و اظهارند
 که منتر بید و همسر است و در قریه فریاد و غمته زان بیان کرد و لاجرم شهر در خانه محمد صادق بن ملا محمد بن آدم
 مجمع شوند در این گفت و بوی شهر خان یافت و روز در کج اصباح ملا محمد و ملا محمد علی و با محمد قریه و ملا محمد حسین
 و با محمد سعید و ملا محمد غیریم که تقریباً بازده نفر بودند سخانه کرده نزد آقا سید جعفر در صحن فرستند و در بعضی
 از اراج این ریش خوند و دعوت بمقام سن نظیر آنکی نمود و از عنایت میرزا ساجی گفت و ملا محمد علی که
 در طاعت رسالت است سفید و سفید شده ایمان در اسی یافت و دیگران غیر حال نداده قبول نمودند
 و طوایف کشیده که در حلی خطاب ملا محمد علی رسیده بود و در تبرک با بیان کرد و غیریم فرمودند و در آنکه کجانی
 نیز از میرزا ساجی مولود فرزات ریش آن که ملا محمد علی تبرک است نهاد و در آنکه ملا محمد در کوره هدایت
 کبری هستی سخت که بعد از جندی است قرصات ابالی بیاید کبری شده در خلال آن احوال در گذشت
 و پیرایش نصرانه و اسد الله رفیع الله و نیز زن و دختر هم در دانش میرزا اسمعیل و در یاد دانش با محمد قریه
 کجا ترین است و با سید صادق و ملا ابوالقاسم سنوالی در محضر این راجع بعلم نجوم کردند و در مطالع میرزا
 فانیان کشند جندی بس ز فرت ملا محمد و دانش میرزا اسمعیل و با ملا محمد علی در که شد و با محمد قریه
 در کوره و ملا محمد که کتر این فقه فراد گرفت و دیگران در بیان در است آبادی کجاست بایت در است
 مانند پیر سلیمان بی در قسیر آقا سید محمد رحیم صحنه و پیرایش آقا سید مهدی و با سید دی و نیز

و سینه و میرزا شرف و آقا میرزا افضل و حاجی میرزا حمید علی و آقا سید حسین صاحب و ملا محمد قزلباشی و آقا میرزا انصاری
 پی در پی در مدت ابد گدازده در با بایان سماجی کردند و آنچه در نثری صورت شد و تبدیل تمام یافتند فقط چند نفری در راه
 و در بعضی در مدت حماله ایمان آوردند و در بعضی خطاب از زمین رسید و آقا محمد قزوینی و آقا نصرالله بن ملا محمد و حاجی عبدالمصطفی
 بن ملا محمد علی بست بن طرطره و تسبیح از زبان نبیانه و تاثیر یافتند و بایان با مسلمانان در حوزة رستم و بهتان
 مشغول شدند و پیشانی حاجی میرزا آقایی و میرزا سید محمد و میرزا عبدالحق و سید عبدالله و حاجی غلام و سید حسرت و
 میرزا حسن بن استاد رمضان و ملا حسرت و ملا محمد و آقا سید حسین و در جمیع رشت همه بنیادین بهتان و از زبان
 استاد یافت و در وقت شرف و خج و در از آمدن شرفی تا میرزا انصاری و خانه تا سید احمد از بهتان تا به تمام صبح
 با از زبان ساطره و صاحب گداز و بابایان و در آن حضرت اجازت نامه برای محمد و صحبت مسلمانان را با هم جمع شده
 تا شرف و بهتان کردند و با نگره بهر دو مجاز و بنیادین و رعایت رسیدن نیز بنای حرکت و بهتان نهادند و آقا میرزا افضل
 شانه با صفهان رفت و در مدت و وقت مکرر غلبت بهتان چنان وضع و بشمار شد که سینه نیز خوش را
 بهشان رسیده گفتند هرگاه که جدیدی باشد استهت و خست در جانب بهتان است و احوال در منزل
 گذشت و در سال ۱۳۰۸ تا نصرالله و آقا سید و حاجی عبدالمصطفی بنمیرزا در حرکت کردند و آقا عبدالله نیز که
 بنمیرزا در راه بهشان همراه شد و در بعضی محضراهی رسیدند و آقا عبدالله نیز شد و در بعضی محضراهی نصر
 گذشت و چون سینه حرکت در مدت ابد در بعضی محضراهی در راه بهتان و در بعضی محضراهی در راه بهشان و در بعضی محضراهی